

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۱/۲۷

ارتباط حکمت کهن ایران با نظام اخلاقی جوانمردی

فریبا پات^۱

پروانه عروج‌نیا^۲

چکیده:

متون حکمی کهن ایران جهان بینی‌ای را ترسیم می‌کند که در آن راستی و نیکی در پندار و گفتار و کردار، خردورزانه، و جهان عرضه نبرد با ناراستی و بدی تلقی می‌گردد. از این رو این حکمت انسان‌هایی را می‌پروراند که با پیروی از نظام اخلاقی جوانمردانه و پهلوانانه سعی در بهبود اوضاع جهان و زندگی خود دارند. در این مقاله کوشش بر این است تا به کمک شواهد تاریخی و ادبی قبل و پس از اسلام حضور و نفوذ این حکمت و ارتباط آن با نظام اخلاقی جوانمردی (آیین جوانمردی) روشن شود.

کلید واژه‌ها:

حکمت، خرد، آیین جوانمردی، آیین پهلوانی، فتوت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

^۱ - استادیار گروه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی دانشگاه الزهرا (س) - نویسنده مسئول: f.pat@alzahra.ac.ir

^۲ - عضو هیأت علمی بنیاد دایرةالمعارف اسلامی (دانشنامه جهان اسلام)، گروه عرفان.

پیشگفتار

حکمت باستانی ایران، که بقایایی از آن در متون زرتشتی و اندرزنامه‌های پهلوی وجود دارد، واجد رویکردی بسیار عملی است. این رویکرد، که می‌توان آن را نوعی حکمت عملی دانست، نظامی اخلاقی را تاسیس می‌کند که در آن راستی و نیکی در پندار، گفتار و کردار به منزله نبردی خردورزانه برای ساختن جهانی بهتر و در نهایت سرنوشتی نیکو و خوش در گیتی و مینو برای خود و دیگران تلقی می‌گردد، از این‌رو این جهان بینی ماهیتی هم خردورزانه و هم حماسی و سلحشورانه برای جهان‌سازی دارد و انسانی را می‌پروراند که از روی خرد، نیکی و راستی را انتخاب می‌کند و با دلیری و پهلوانی و عیاری آن را گسترش می‌دهد. بدین ترتیب این حکمت اخلاق جوانمردانه‌ای را بنیان می‌نهد که در عین حال دین نیز پشتیبان مبانی آن است و از این‌رو چنین نظام اخلاقی در میان همه طبقات اجتماعی پذیرفته و پسندیده می‌گردد.

مقبولیت و محبوبیت این نظام اخلاقی در تاریخ ایران زمین منجر به تاسیس تشکیلاتی گردید که اعضای آن خود را وقف رسیدن به اهداف این نظام کرده بودند و به آنان جوانمرد و یا عیار می‌گفتند. رفته رفته شهرت و اعتبار گروه‌های عیار و جوانمرد سبب شد تا جوانمردی اسمی خاص فقط برای چنین تشکلهای و سازمانهایی به شمار آید، حال آنکه این نظام اخلاقی که از حکمت کهن ایران نشأت می‌گرفت، به منزله اخلاقی دیندارانه و یا کمال اخلاقی در دینداری نیز تلقی می‌شد و همه طبقات اجتماعی باید خود را موظف به رسیدن به اهداف آن می‌دانستند.

شواهد ادبی و تاریخی در ایران قبل و بعد از ورود اسلام گواهی است بر ارتباط این خرد ورزی و یا حکمت با نظام اخلاقی جوانمردی و نفوذ و حضور و قدمت اخلاق جوانمردانه.

ارتباط حکمت کهن ایران با نظام اخلاقی جوانمردی / ۱۰۵

این حضور تنها در تشکیلات عیاری و جوانمردی و تداوم آن در اشکال مختلف در طول تاریخ این کشور نیست، بلکه مبانی این نظام که ریشه در خردورزی کهن داشت در طرز تلقی ایرانیان درباره خرد و خردمند نیز تاثیر گذاشته است. به سبب ارتباط اخلاق جوانمردانه با حکمت و خرد بود که مردم ایران بخصوص در خراسان و ماوراء النهر لاقلاً تا سده پنجم هر عالم و محدث و یا هر شاعر و نویسنده خردمند و فرزانه‌ای را که مؤدب به آداب جوانمردی بود حکیم لقب می‌دادند و از این طریق عالمان، زاهدان و حتی عارفانی را که در گفتار و کردار آنان چنین پیوندی میان خرد و جوانمردی وجود نداشت از آنان جدا می‌ساختند. در ادبیات ما نیز تا سده پنجم خرد به عنوان مبنای یک نظام اخلاقی جوانمردانه همواره مورد ستایش بوده و از سوی دیگر اخلاق جوانمردانه نیز که در این ادبیات شامل فضائلی همچون راستگویی، درستکاری، پاکی و بخصوص حمایت از درماندگان و ستمدیدگان و مبارزه با بدی و بدکاران بود، کمال و آرمان اخلاقی برای همه طبقات اجتماعی تلقی می‌شده است.

حکمت قدیم ایران در متون زرتشتی

در متون حکمی ایران که بخشی از آن را می‌توان در متون اوستایی یافت، هم تعالیم فلسفی / نظری و هم اخلاقی / عملی وجود دارد. در بخش نظری یا به اصطلاح فلسفی آن از دو نیروی فعال «سپنت مینو» یا عقل مقدس، اندیشه پاک و روح خیر و «انگره مینو» یا اندیشه بد و روح شر سخن رفته و جهان مادی نتیجه فعالیت این دو نیرو شمرده شده است. این دو نیرو در نهاد آدمی نیز - که جهان کوچکی است - فعالیت دارند. (یسنا، بخشی از نامه مینوی اوستا، ۱۳۵۶:۴۵) پندار و گفتار و کردار نیک وسیله تقویت و غلبه روح خیر بر شر است. بنا بر چنین جهان‌بینی‌ای است که حکمت عملی و بخصوص بخش اخلاق اهمیت ویژه پیدا می‌کند. معادل چنین حکمت و یا خردی در اوستا «وَهُومَنَه» است یعنی اندیشه خوب یا خرد نیکو (خرد مقدس). (← پورداوود، ۱۳۵۶، ج ۱: ۸۸-۸۹) بنابه متون زرتشتی به کمک چنین خردی که با فضائل اخلاقی یعنی راستی و نیکی در گفتار و کردار و پندار همراه است می‌توان هم خدا را شناخت هم راه درست در زندگی را دانست. (← اوستا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۵۳) زرتشت خود به کمک همین خرد (خرد مقدس) بود که توانست راه راست را بیابد و خواست تا به مردمان بیاموزد که راستی بهترین آیین است. (اوستا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۱) از اینرو خرد و راستی از بزرگترین نعمت‌ها و خواستاری آن از والاترین دعاهاى زرتشت است. (← اوستا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۷۱)

بنابراین در متون زرتشتی حکمت بدین معنا یعنی عقل و خردی که انسان را به پندار، گفتار و کردار راست و نیک راهنمایی می‌کند، خود سرآمد فضایل است، زیرا آدمی را به شناخت وظایفش در این جهان و همه نیکی‌هایی که می‌توان انجام داد، رهنمون می‌شود. (← اوستا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۱-۴۲) و همچنین نیرو و شجاعت و همه خوشی‌ها و نعمت‌ها را در گیتی و مینو به او عطا می‌کند.^۱

با پیروی از چنین خردی که با راستی و نیکی (موازین اخلاقی در گفتار، پندار و کردار) همراه و عجین است، می‌توان جهان را_ که کامل نیست_ به سوی کمال برد. اصولاً در این حکمت فره‌وشان انسانها به اختیار خود بدین جهان آمده (فرنبغ دادگی، ۱۳۶۹: ۵۰) تا با چنین خردی خواست خدا را که رهانیدن جهان از شر و در نتیجه آبادانی و پیشرفت آن است برآورده سازند، و از این راه شایسته پاداش اهورا مزدا باشند.^۲ بنابراین دارنده چنین حکمتی از خداوند طول عمر و سلامتی و نیروی بدن می‌خواهد تا در برابر دروغ پرستان هرچه بیشتر ایستادگی کند (← اوستا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۲) و در زمره رهاندگان جهان از خشم و ستم باشد.^۳

بدین ترتیب متون حکمی ایران بیشتر جنبه عملی دارد تا جنبه نظری، از این رو خردورزی در حکمت ایرانی به معنای تکیه بر عقل استدلالی محض نیست (اکبر ثبوت، ۱۳۸۳: ۱۵۹-۱۷۳) بلکه منظور عقل و خردی است که راه و رسم رساندن نیکی و آسودگی و شادی را به خود و دیگران در این جهان و زندگانی خوب و خوش را در آخرت جاودانه نشان می‌دهد. (عروج‌نیا، ۱۳۹۲: ۲۳-۳۹) این حکمت که به گیتی و مینو به یک اندازه رو می‌آورد، نظامی اخلاقی را می‌پروراند که مهمترین ویژگی آن راستی و نیکی و مبارزه با دروغگویان و ستمگران در گیتی است؛ اینها مبانی نظری نظام اخلاقی بود که بعدها جوانمردی را در عمل پروراند.

در دوره متاخرتر که دین زرتشت دستخوش تغییراتی شد، چنین حکمتی به صورت شخصیتی آسمانی به نام «مینوی خرد» که کار او تعلیم یا الهام حکمت است ظاهر گردید. مینوی خرد در عین حال واسطه اهورا مزدا در آفرینش جهان از روی خرد است. در این دوران اعتقاد به برخی خدایان باستانی آریایی با نام ایزدان در کنار اهورا مزدا مطرح می‌شود. (یشت‌ها، ۱۳۵۶، ج ۱: ۱۶۸) ایزدان و نیز امشاسپندان یعنی صفات انتزاعی اهورا مزدا اینک تشخص یافته‌اند و تحت تاثیر حکمت کهن ایرانی دارای اخلاق و اوصاف پسندیده همراه با صفت دلیری، جنگاوری و پهلوانی هستند. سراسر یشت‌ها^۴ که از متون متأخر زرتشتی است،

ارتباط حکمت کهن ایران با نظام اخلاقی جوانمردی / ۱۰۷

مملو از پهلوانی، مردانگی و رزم آزمایی ایزدان و امشاسپندان است که از سر تا پای غرق اسلحه سیمین و زرین‌اند. (یشت‌ها، ۱۳۵۶، ج ۱: ۲۴) البته در این اندیشه حکمی که جهان میدان کارزار خوبی و بدی است و انسان به اختیار خود آمده تا با اهریمنان بجنگد و از او نیز این چنین خواسته شد که همواره در پندار، گفتار و کردار آماده نبرد با بدی باشد (سیری در آموزش‌های گات‌ها، ۱۳۶۷: ۱۴-۱۵)^۵، اعتقاد به چنین فرشتگانی عجیب نیست.

در یشت‌ها ایزد مهر یا میترا در میان همه امشاسپندان و ایزدان از جایگاه والاتری برخوردار می‌گردد. وی قوی‌ترین و پیروزمندترین، داناترین بخشندگان و «نخستین دلیر مینوی، بسیار رحیم، بی نظیر، بلند مقام، نیرومند، دلاور و یل کارآموده» است (اوستا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۸۷) اعتقاد به این ایزد جنگاور و نیز مهربان در دوران اشکانیان قدرت و گسترش یافت به گونه‌ای که نام و ستایش مهر در کنار پرستش اهورا مزدا قرار گرفت. بر اساس مهریشت پیکر مهر کلام ایزدی است، مهر پهلوانی غرق سلاح و زورمندی بی‌خواب است که همواره به پاسبانی مردم می‌پردازد؛ او دشمن دروغ و دروغگویان و دوستدار و یاریگر راستگویان است؛ او نماینده پندار و گفتار و کردار نیک و حامی پیمان و نیز همه آفریدگان است.^۶ علاوه بر اینها وی در جهان بیش از هر آفریده اهورایی از عقل و خرد برخوردار است و از این‌رو هیچ آفریده‌ای به اندازه وی قادر به نیک‌اندیشی و نیک‌گویی و نیک‌کرداری نیست. (اوستا، ۱۳۴۷، ج ۱: ۳۷۹) ستایش او در همه طبقات اجتماعی ایران از دهقانان و پیشه‌وران تا سپاهیان و شهریاران راه می‌یابد، اما هر یک از این طبقات بر حسب موقعیت خود بر جنبه‌ای از آیین مهری تکیه می‌کنند (مهرداد بهار، ۱۳۷۳: ۱۶۴-۱۶۶)

با توجه به ویژگی‌های مهر بخصوص زورمندی، حامی راستی و پیمان و نماینده پندار، گفتار و کردار نیک بودن، می‌توان گفت که در اوستا به نوعی مینوی خرد که راهنمای پندار، گفتار و کردار نیک بود، تنومند و زورمند این بار در کسوت یک پهلوان ظاهر می‌شود. در حقیقت ایزد مهر در عین حال که حکیمی فرزانه است، پهلوانی است که سلاح برداشته تا حافظ و نگهبان پندار، گفتار و کردار نیک باشد و از این راه با پیروان دروغ بستیزد. به نظر می‌رسد همین ایزد حکیم-پهلوان است که در شخصیت‌های اسطوره‌ای اوستا همچون کیومرث و فریدون و کیخسرو به نوعی بازتاب داشته و همواره در افسانه و تاریخ این کشور الهام‌بخش طبقات مختلف مردم بوده است. بخصوص شخصیت اخیر یعنی کیخسرو و سرنوشت وی مؤید ارتباط میان حکمت و جوانمردی است. او پادشاه-پهلوانی است که جوانمردی و

خردش وی را به نور حکمت اشراق می‌رساند.^۷

نظام اخلاق اجتماعی جوانمردی

سرانجام آیین و آداب پهلوانان که ارتباط تنگاتنگی با عقیده به ایزدان جنگاور و بخصوص ایزد مهر - خدای حامی مردم، راستی، درستی و پاکی داشت - در دوره‌ای از تاریخ سرزمین ایران تشکیلاتی را به وجود آورد که پیروان آن با اهورا مزدا و ایزدان پیمان راستی، پاکی و حمایت از ستمدیدگان بسته بودند. در ایران قدیم اسواران - گروهی که حق داشتند سوار اسب شوند - از جمله پهلوانانی بودند که پیروی از ایزد مهر را شعار خود ساخته بودند. اینان فرزندان خاندان‌هایی بودند که سلسله نسبشان به دوره هخامنشی می‌رسید. (محمد تقی بهار، ۱۳۶۳: ۱۰۹؛ مهرداد بهار، مهرداد، ۱۳۷۳: ۱۶۴-۱۷۰) این خانواده‌ها که در تواریخ عرب به آنان «اهل بیوتات»^۸ گفته می‌شد، در ایالات ایران پراکنده بودند. پادشاه ریاست طبقه اسواران را برعهده داشت. از خصوصیات اسواران جوانمردی بود. جوانمرد یعنی کسی که راست بگوید و راست بر اسب بنشیند و راست تیر بیندازد. جوانمرد همچنین باید از هموطن و از هم کیش خود دفاع کند. اگر کسی پناه خواست پناه دهد و جانش را در راه پناه‌آورنده نثار کند، پاک و بخشنده باشد و به ناموس کسی دست‌درازی نکند و پیمان و سوگندش درست باشد. به نظر می‌رسد اسواران اولین سازمان پهلوانی یا اولین تشکیلات جوانمردی بودند. شهرت آنان چندان بود که همه طبقات اجتماعی بنای تقلید از صفات جوانمردانه این طبقه را گذاردند. (محمد تقی بهار، ۱۳۶۳: ۱۱۱)

بدین ترتیب حکمت کهن ایرانی که در آن خرد به پهلوانی و رعایت نظام اخلاقی حکم می‌کرد، منجر به ابداع نظام اخلاقی‌ای به نام جوانمردی شد. این نظام اخلاقی نیز به گواهی شواهد تاریخی و ادبی برای خود تشکیلاتی به نام عیاران که نامشان مترادف با جوانمردان بود، در ایران به وجود آورد.^۹ اعضای این تشکیلات پس از آمدن اسلام هنوز گاه با نام جوانمرد شناخته می‌شدند؛ از جمله در تاریخ نیشابور در سده اول با نام کسانی روبرو می‌شویم که به اسلام گرویده بودند ولی با نام جوانمرد اشتهار داشتند همچون جوانمرد بزیاد و یا جوانمرد علمدار ابوشحمه که مزارش زیارت می‌شد.^{۱۰} اما بخصوص در سده دوم در ایران وابستگان به این تشکیلات به فتیان یا اهل فتوت شهرت یافتند. (← تیشنر، ۱۳۳۵: ۸۴؛ ناتل خانلری، ۱۳۶۳: ۱۷۰) این تشکیلات پس از آن نیز در سرزمینهای دیگر به اشکال مختلف به حیات خود

ادامه داد. از نشانه‌های دیگر حضور این تشکیلات و نظام اخلاقی جوانمردی در تاریخ این کشور قیام جوانمردان و یا عیاران در خراسان در سال ۱۲۹ به رهبری ابومسلم خراسانی است که خود را از نوادگان بزرگمهر حکیم می‌دانست (حاکمی، ۱۳۸۲: ۶۹) و سپس قیام یعقوب لیث (در گذشته ۲۶۵) در سده سوم است که نسب وی را نیز به شهرباران پهلوان کیانی و از آنجا به شخصیت‌های اساطیری ایران از جمله کیومرث می‌رساندند. (تاریخ سیستان: ۲۰۰-۲۰۲) اهداف این قیامها و سعی‌ای که در برقراری نسبت جوانمردان این قیام با حکیمان و پهلوانان می‌شده است، گویای حضور نظام اخلاقی پهلوانی-جوانمردی و ارتباط و پیوستگی آن با اندیشه‌های حکمی ایران است.

متأسفانه درباره زندگی و احوال همه خردمندان جوانمردی که با لقب حکیم در برخی کتابهای صوفیه مانند حلیه الاولیا و طبقات الصوفیه و کتابهای غیرصوفیانه مانند فضائل بلخ اثر واعظ بلخی، صفة الصفوه اثر ابن جوزی (ج ۴: ۱۶۵) نامبردار شده‌اند، اطلاعات روشن و کافی نداریم، اما برخی احوال و اقوالشان حکایت از ارتباط آنان با عیاران و جوانمردان دارد. یکی از آنان حاتم اصم (درگذشته ۲۳۷) زاهد و عالم بلخی است که به حکیم شهرت داشت. وی شاگرد شقیق بلخی است که خود با جوانمردان و اهل فتوت معاشرت داشت.^{۱۱} حاتم خود نیز استاد احمد خضرویه (درگذشته ۲۴۰) بود و احمد خضرویه هم آنچنانکه هجویری می‌نویسد از سرهنگان جوانمرد به شمار می‌آمد. (هجویری، ۱۳۸۳: ۱۸۳) بایزید بسطامی درباره وی گفته بود: «اگر احمد خضرویه نبودی ما ندانستیم که جوانمردی (فتوت) چیست».^{۱۲} حکیم دیگر ابوعبدالله محمد بن فضل بلخی (درگذشته ۳۱۷) از مشایخ و علمای عراق و خراسان و مصاحب احمد بن خضرویه بود.^{۱۳} ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیا (۱۹۶۷، ج ۱۰: ۲۳۲-۲۳۵) او را از جمله حکمای شرق می‌داند. محمد بن فضل تهذیب نفس را بر انجام اعمال ظاهری دین ترجیح می‌داد و می‌گفت: «عجب دارم که چگونه کسی وادی‌ها و بیابانها و کوه‌ها را درمی‌نورد تا خود را به مکه برساند تا آثار انبیاء را در آن ببیند، اما نفس و هوای آن را در نمی‌نوردد تا به وادی قلب برسد تا آثار خدا را در آن ببیند». (جامی، ۱۱۸: ۱۳۷۰)

حکیم بعدی که اطلاعات بیشتری از وی داریم و طریقتی به نام حکیمیه را به وی نسبت داده‌اند، ابو عبدالله محمد بن علی ترمذی (درگذشته بین سالهای ۲۹۵-۳۰۰) است که از وی سخنانی درباره فتوت نیز به جا مانده است.^{۱۴} در منابع صوفیه درباره استادان وی در عرفان از سه شخصیت برجسته نام برده شده است که دو تن از آنها یعنی ابوتراب نخشبی

(درگذشته ۲۴۵)^{۱۵} و ابوحامد احمد بن خضرویه بلخی (در گذشته ۲۴۰) (سلمی، ۱۹۸۶: ۱۰۳) به فتوت و جوانمردی شهرت داشته‌اند.

این حکما نه تنها با جوانمردان مراوده داشتند، بلکه معمولاً سخنانی در تعریف جوانمردی و شروط آن گفته‌اند و یا حکایاتی از رفتار و گفتار آنان با مردم نقل شده که توجه آنان را به این نظام اخلاقی نشان می‌دهد. گفته می‌شود که این حکما بخصوص ابوبکر وراق و حکیم سمرقندی که مرجع پرسشهایی دینی بودند و مردم از آنها در گرفتاری‌های روحی راهنمایی می‌گرفتند،^{۱۶} به مناسبات نیکو و مشفقانه با مردم بسیار اهمیت می‌دادند و آن را به شاگردان و صاحبانشان سفارش می‌کردند. در حقیقت از ویژگی‌هایی مهم این حکما که آنان را با عیاران، پهلوان- جوانمردان قدیم و خلاصه در نهایت با ایزد مهر حکیم- پهلوان بسیار شبیه می‌ساخت همین شفقت و مهربانی و مراقبت و حمایت آنان از مردم بود. (انصاری، ۱۳۶۲: ۳۱۹) آنان از فرط شفقت و مهربانی گاه خود متحمل زحمت بسیار می‌شدند. گفته شده سبب آنکه حاتم خود را برای همیشه به کری زد همین شفقت و دلسوزی او بود که نمی‌خواست زنی شرمنده از عمل ناخواسته و غیرارادی خود شود. (عطار، ۱۳۷۸: ۲۹۶) گاه این شفقت شکل افراطی به خود می‌گرفت. درباره وراق و شاگردش محمد حامد واشگردی و شاگرد او ابومظفر ترمذی نقل شده که «این سه مگس از خود باز نکردی که از تو برخیزد و بر دیگری نشیند». (انصاری، ۱۳۶۲: ۶۱۱؛ جامی، ۱۳۷۰: ۲۸۱) این اندازه از شفقت، مهربانی و بی‌آزاری و حمایت از تن و جان مردم با مهمترین صفات جوانمردان و عیاران یعنی ایثار جان، آسایش و راحتی خود برای خلق شباهت بسیار داشت. علاوه بر این حکما نیز مانند اعضای تشکیلات جوانمردی دوستی و محبت نسبت به مردم و خدمت به آنان را مزاحمی برای خدا دوستی و رو آوردن به حق نمی‌دانستند. به نظر ابوبکر وراق اصولاً شناخت و پرستش خدا باید همراه با شفقت و نرمی و یاری خلق باشد. وی می‌گوید: تورات و انجیل و زبور و فرقان برخواندم، یافتم در این کتاب‌ها که خدای از خلقان هشت چیز خواست: دو [چیز] از دل، دو از زبان، دو از اندام و دو از خوی؛ اما از دل شناخت خویش و شفقت با مردم؛ اما از زبان یاد کرد حق و نرمی با مردم؛ اما از اندام پرستش بر حق و یاری دادن مردم؛ اما از خوی صبر کردن بر بلا و بردباری با بندگان خدای. (خانقاهی، ۱۳۴۷: ۱۵) از وی حکایت می‌کنند که بر یک سوی ردای خود حرف «خ» را نوشته بود تا اخلاص را به یاد داشته باشد و در سوی دیگر ردا «م» نوشته بود تا مروت با خلق را از یاد نبرد. (انصاری، ۱۳۶۲: ۳۲۰؛ جامی، ۱۳۷۰: ۱۲۶-۱۲۷) بدین ترتیب حکما معامله

با خدا (اخلاص) را از معامله با خلق (مروت و جوانمردی) جدا نمی‌دانستند، همچنان که در حکمت قدیم انتخاب آزادانه خدمت به خلق سبب سعادت انسان در گیتی و همراه شدن با اهورا مزدا و امشاسپندان در مینو می‌گردید. همین ویژگی مهم اخیر خود مسیر جوانمردی را که از حکمت قدیم نشات می‌گرفت، از سایر فرق اهل معنا بخصوص صوفیان جدا می‌ساخت. زیرا با وجود شباهت‌های جوانمردی، خاستگاه و هدف آن با خاستگاه و هدف تصوف متفاوت است. تصوف در نهاد و ذات خود بخصوص در میان صوفیان بغدادی جریان‌ی فردی و کاملاً شخصی بود. در تصوف درد مردم داشتن و ایثار خود برای خلق فضیلت به حساب نمی‌آمد و کمالاتی از قبیل معرفت، فنا و بقا و حیرت - که کاملاً کارکرد فردی دارند - اهمیت داشت. اشتغال به امور خلق نیز نوعی درگیری با جهان کثرات و تسلیم نبودن در برابر حق تلقی می‌شد.^{۱۷} البته تصوف در گذر زمان بخصوص در خراسان به تدریج تحت تاثیر ویژگی‌های جوانمردی مانند شفقت و خدمت به خلق قرار گرفت. (عفیفی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۳۵۳-۳۵۴، ۳۶۱-۳۶۲) شاید از همین روست که عارفان و یا صوفیان خراسان را شفیق‌تر و نرم‌تر و لطیف‌تر با خلق از پیروان زهد و تصوف در بغداد می‌یابیم.

در حقیقت اخلاق جوانمردانه نوعی معنویت و عرفان را ترویج می‌کرد که در آن کاستن از درد و رنج مردم راهی به سوی حق بود،^{۱۸} و حکیم و عیار - که هر دو از نظام اخلاقی جوانمردی پیروی می‌کردند - به کسانی اطلاق می‌شد که هر یک بسته به موقعیت اجتماعی خود پناهگاه و طبیب دردها، موعظه‌گر و کاشف آلام و مرجع مشکلات مردم بودند، زیرا خدمت به خلائق و بهبود حال آنان را برای خود سبب سعادت در دو جهان تلقی می‌کردند. به نظر می‌رسد این سخن شیخ اشراق که خمیره حکمت خسروانی از کیخسرو به شخصیت‌هایی همچون قصاب آملی و بایزید بسطامی و خرقانی - که با سنت جوانمردی مرتبط هستند - رسیده‌است، (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۰۳) معنایش این است که جوانمردی خود از حکمت سرچشمه می‌گیرد و یا وارث حکمت است، و در عین حال جوانمردی نیز سبب حکمت می‌گردد همچنانکه کیخسرو و فریدون و کیومرث که پهلوانانی نیکوکار، راست‌گفتار، درستکار و حامی مردم بودند از نظر شارحان فلسفه اشراق به حکمت اشراقی دست یافتند.^{۱۹}

سنت اخلاقی جوانمردی و ارتباط آن با حکمت کهن

توجه به نظام اخلاقی یا حکمت عملی‌ای که در بردارنده مؤلفه جوانمردی است در ادبیات

ایرانیان پیش از اسلام مجموعه‌ای بزرگ از پندنامه و اندرزنامه^{۲۰} پدید آورد. این ادبیات در قالب اندرز مهمترین بخش ادبیات پهلوی را تشکیل می‌داد. ایرانیان عصر ساسانی پندها را علاوه بر کتابها بر روی صخره‌ها می‌نوشتند تا برای آیندگان محفوظ بماند.^{۲۱} در این دوران اندرزهای اخلاقی همراه با ستودن خرد رایج بود، زیرا که خرد به راستی، نیک خوئی، نیکوکاری، سخاوت، ایثار و خوشدلی رسانیدن به خلق فرمان می‌داد و اصولاً چنین فضائلی میزانی برای خردمندی بود. و بنابراین حکیم یا خردمند نیز کسی بود که چنین فضائلی داشت.^{۲۲}

برای نمونه در مینوی خرد که در شمار اندرزنامه‌های پهلوی است، شخصی که در جستجوی حکمت است و به او دانا گفته می‌شود، سرزمین‌ها را درمی‌نوردد و با عالمان مختلف و عقاید گوناگون آشنا می‌شود و سرانجام حکمت در شکل جسمانی مینوی خرد بر او ظاهر می‌گردد و به او می‌آموزاند که حکمت حقیقی را باید با نیروی خرد بیابد. (مینوی خرد، ۱۳۹۱: ۱۷-۱۹) از منظر مینوی خرد «مردمان در گیتی زندگی خوب و شادی و نیکبختی و همه نیکبختی را به نیروی خرد در این جهان می‌توانند خواست» و نیز در آن جهان؛ زیرا «هر انسانی که از خرد بهره‌وری بیشتری دارد، بهره‌اش از بهشت بیشتر است. همچنانکه گشتاسب و زردشت و کیومرث و کسانی دیگر چون اینان که بهره‌شان از بهشت بیشتر است». (همان: ۶۵-۶۶) از اینرو «خرد از همه نیکی‌هایی که به مردمان می‌رسد بهتر است». (همان: ۱۸)

مینوی خرد همچنین یادآور می‌شود که هر کس که از نظر خلق و خوی و رفتار نیک است از خرد برخوردار است و آنکه از نظر خرد درویش‌تر است خلق و خوی او نیز سبکتر (از نیکی دورتر) است. (همان: ۶۶) بنابراین خرد می‌باید با اخلاق نیک همراه باشد، خردی را که نیکی در پی ندارد، خرد نباید شمرد. (همان: ۳۳) مینوی خرد همچنین از دانا می‌خواهد که «از من مینوی خرد تعلیم خواه تا ترا به سوی خشنودی ایزدان و نیکان و در گیتی به نگاهداری تن و در مینو به رستگاری روان راهنما باشم». (همان: ۱۹) بدین ترتیب خرد هم برای حفظ تن است و هم برای نجات روان، و در چنین خردورزی یا حکمتی، رستگاری روان از طریق کسب فضیلت در کنار حفظ تن و قدرت بدنی اهمیت دارد به عبارت دیگر نگهداری و آسایش تن از نجات روان جدا نیست، زیرا از نظر این حکمت فره‌وشان انسانها به اختیار خود پا به جهان گذاشتند تا در جهادی که سرنوشت آنها بدان بستگی دارد، شرکت کند و نیروهای اهورایی را در جنگ علیه ظلمت یاری دهند و جهان را به سامان آورند. بنابراین برای مبارزه با انگره مینو نه تنها به سلامتی روان نیاز است بلکه شادی و سلامتی و قدرت بدنی و یا به

ارتباط حکمت کهن ایران با نظام اخلاقی جوانمردی / ۱۱۳

عبارت دیگر پهلوانی نیز لازمه نبرد با بدی و بدکاران است. (عروج‌نیا، ۱۳۸۶: ۲۳-۳۹) از اینروست که زرتشت نیز از خداوند تن سالم و عمر طولانی می‌خواهد تا با اهریمن بستیزد. (اوستا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۲)

حال دانا از مینوی خرد می‌پرسد: «چگونه می‌توان نگاهداری و آسایش تن را خواست بدون زیان رسانیدن به روان و نجات روان را بدون زیان رسانیدن به تن؟» مینوی خرد برای تحقق آسایش تن و نجات روان، خردورزی را در کنار کسب فضایل و انجام وظایفی قرار می‌دهد همچون راستی، فروتنی، وفاداری، نیک‌چشمی، بخشندگی، اورمزد را به آفریدگاری و اهریمن را به دشمنی در یاد داشتن، نیک‌اندیشی، مهمانی و هدیه دادن به مردم چه دور چه نزدیک، انباشتن کار نیک، میانه‌روی در خوراک و به کار داشتن تن (مینوی خرد، ۱۳۹۱: ۲۵) ضمناً او اولین و اصلی‌ترین قدم برای تحقق آسایش تن و نجات روان را در اندیشه، گفتار و کردار نیک و راست می‌داند (مینوی ۱۳۹۱: ۲۰-۲۳) و سرانجام از نظر مینوی خرد فره‌مندی در گیتی و در مینو نتیجه راستگویی، نیک‌خواهی، بخشش، سخاوت (نیکوکاری) و همچنین تن قوی و سالم است. (مینوی خرد، ۱۳۹۱: ۲۵)

چنین حکمت یا خردورزی که با فضیلت‌های اخلاقی جوانمردانه آمیخته بود و پیش از اسلام در فرهنگ ایرانی و کتابهای پهلوی اهمیت بسیار داشت، در قرون اولیه ورود اسلام در سده‌های سوم و چهارم در ادبیات فارسی تاثیر بسیار گذاشت و ستودن حکمت با لفظ «خرد» همراه با اندرزگویی و نصایح اخلاقی عمومیت پیدا کرد. (دانش پژوه، ۱۳۷۸: ۶۷) این روند چندان رواج و گسترش یافت که در سده‌های چهارم و پنجم حکمت و خردگرایی و یا ستایش چنین خردی از مشخصات آثار شاعران و سخنوران بود.

البته خردستایی در آثار نویسندگان و شاعران این دوران تنها ستایش دانش و دانش‌آموزی نبود بلکه ستایش اخلاق جوانمردانه و ترویج فضیلت‌های مرتبط با آن هم بود. از جمله اینان حکیم ابوشکور بلخی شاعر سده چهارم است که شیوه بیان وی با اندرزنامه‌های پهلوی بسیار نزدیک است.^{۳۳} از مضامین مهم اشعار او ستایش خرد به عنوان راهنما و راهبر آدمی در گفتار و کردار و ستایش راستی است. او در وصف خرد می‌گوید:

خردمند گوید خرد پادشاست که بر خاص و بر عام فرمانرواست

خرد را تن آدمی لشکرست همه شهوت و آرزو چاکر است
(گنج باز یافته، ۱۳۵۳: ۴۷)

از نظر حکمای آن دوران شهوت و امیال نفسانی مقابل خرد بودند و بنابراین همانند متون پهلوی خرد با اخلاق نیک پیوند داشت و ازینرو، برای خرد یا حکمت جایگاهی اخلاقی و معنوی در نظر می گرفتند.

خردمند داند که پاکی و شرم درستی و رادی و گفتار نرم
بود خوی پاکان و خوی ملک چه اندر زمین و چه اندر فلک
(گنج باز یافته، ۱۳۵۳: ۳۹)

همچنانکه پیشتر گفتیم همین تلقی از حکمت یعنی همراهی خرد با اخلاق جوانمردانه که از حکمت قدیم به میراث رسیده بود احتمالاً بر تلقی ایرانی از معنای حکیم در دوره اسلامی بخصوص تا سده پنجم تاثیر داشته است و ازینرو، به جز علمای دینی حتی شاعران و نویسندگان فاضلی همچون فردوسی، کسایی مروزی، ناصر خسرو، نظامی و سنائی که از نظر مردمان متصف به خرد و اخلاق نیک بودند و یا در حوزه حکمت عملی نیز سخن گفته بودند، لقب حکیم گرفته اند.

حکیم ابوالقاسم فردوسی و شاهنامه وی از شواهد دیگر بر ارتباط حکمت و خرد با سنت اخلاقی جوانمردی است. فردوسی شاهنامه را با ستایش خرد آغاز می کند. وی در ضمن رزمنامه های خود هزاران بیت درباره خرد و فضیلت مندی آن و راهنما بودنش در دنیا و آخرت آورده است. حتی فردوسی در پیوند میان خرد و فضیلت های جوانمردانه است که می گوید خرد نامهای دیگری هم دارد: مهر، وفا، راستی، زیرکی، بردباری، رازداری و سخن استوار:

دگر آنکه بسیار نامش بود رونده به هر جای کامش بود
خرد دارد ای پیر بسیار نام رساند خرد پارسا را به کام
یکی مهر خواندش و دیگر وفا خرد دور شد درد ماند به جا
زبان آوری راستی خواندش بلند اختری زیرکی داند
گاهی بردبار و گهی رازدار که باشد سخن نزد او استوار

ارتباط حکمت کهن ایران با نظام اخلاقی جوانمردی / ۱۱۵

پراکنده این است نام خرد از اندازه‌ها نام او بگذرد
تو چیزی مدان کز خرد برترست خرد بر همه نیکوی‌ها سراسر است
(فردوسی، ۱۳۸۸، ج ۶: ۵۴۹)

نامهایی که وی برای خرد برمی‌شمارد همان صفاتی است که عیاران را به اعتبار آن جوانمرد می‌خواندند و یا از ویژگی‌هایی عیاران و جوانمردان به شمار می‌آید.^{۲۴} همچنین در داستان‌های شاهنامه جوانمردی به معنای دارا بودن فضیلت‌های همچون راستی، پاکی، بخشندگی، انصاف و دادگری و مهر ورزی با مردم است.^{۲۵} علاوه بر اینها، همه این فضایل جوانمردانه نیز از خرد نشأت می‌گیرد و اصولاً «بخردی» با جوانمردی و همچنین پهلوانی نسبتی نزدیک دارند، به گونه‌ای که پهلوان (گُرد) با صفت جوانمرد و نیز خردمند/ بخرد توصیف می‌شوند^{۲۶} و به طوری از پهلوانان بزرگ و نیز شه‌ریاران که خود باید پهلوان باشند، انتظار خردمندی و جوانمردی می‌رود (کزازی، ۱۳۹۱: ۴۳۹، ۴۳۷)، تنها در این صورت است که «فره ایزدی» همراه آنان خواهد بود. در داستان بر تخت نشستن «زو» پهلوانان می‌خواهند تا پس از نوذر از میان پهلوانانی که از نسل فریدون هستند، شاهی برگزینند. آنان داشتن قدرت و توانایی را برای شاهی کافی نمی‌دانند و سرانجام زو را که خردمندتر بود انتخاب می‌کنند.

اگر داری طوس و گس‌ت‌هم فر سپاهست و گردان بسیار مر
نزیب‌د بریشان همی تاج و تخت ببايد يکي شاه بيدار بخت
که باشد برو فره ایزدی بتابد ز دیهیم او بخردی
(فردوسی، ۱۳۸۸، ج ۱: ص ۳۲۳)

از نظر آنان فره ایزدی در درجه اول به حکمت و خرد او وابسته است و همین خرد است که جوانمردی به بار خواهد آورد:

سزد گر هر آن کس گه دارد خرد به کژی و ناراستی ننگرد
(فردوسی، ۱۳۸۸، ج ۱: ص ۳۵۵)

شاهانی نگون‌بخت همچون جمشید و نوذر که جوانمردی (مردمی) را به کنار نهادند، از آنرو بود که از حکمت و خرد دور شدند و در نتیجه فره ایزدی نیز آنان را ترک کرد:

همه مردمی نزد او خوار گشت دلش بر ره گنج دینار گشت
 ز بیادای نـوذر تـاجور که بر خیره گم کرد راه پدر
 جهان گشت ویران ز کردار او غنوده شد آن بخت بیدار او
 بگردد همی بر ره بخردی ازو دور شد فره ایزدی

(فردوسی ۱۳۸۸، ج ۱: ۲۸۵، ۲۸۷) ۲۷

اما شهریاری همچون کیخسرو در شاهنامه الگوی دیگر از پهلوان- جوانمردی است که به نیروی خرد مینوی مورد خطاب سروش فرشته الهام و وحی قرار می‌گیرد و سرانجام از جاویدانان می‌گردد. ۲۸

از شواهد ادبی دیگر در پیوند حکمت با جوانمردی کتاب قابوس‌نامه اثر عنصرالمعالی کیکاووس است. وی این کتاب را برای فرزندش گیلان‌شاه در ۴۴ باب و احتمالاً در سال ۴۷۵ تالیف کرد. عنصرالمعالی در این اثر خواسته است تا تجربیات و دانش‌های خویش را در اختیار فرزندش بگذارد و او را راهنمایی کند و مسائل مختلف زندگانی و هنرها و پیشه‌های گوناگون آن زمان را بدو بیاموزد تا اگر فرزندش به امارت نرسید راه‌های مختلف معیشت را بداند. این کتاب به سبب در برداشتن آداب، اصول و قواعد برخی علوم و فنون و پیشه‌ها شباهت با آیین‌نامه‌های ساسانی ۲۹ دارد و از آنجا که عنصرالمعالی زبان پهلوی را می‌دانسته ۳۰ به نظر می‌رسد که از آن آثار استفاده کرده و یا الهام گرفته است؛ از جمله این بابها باب چهل و چهار این کتاب «اندر جوانمردپیشگی» است.

مؤلف ابتدا از نظر حکیمان به شرح خرد و مردمی و یا جوانمردی می‌پردازد و می‌گوید «حکیمان مردمی و خرد را صورتی ساختند» وی سپس این صورت یا تمثیل را بدین گونه تشریح می‌کند که خرد و مردمی صورتی دارد و جانی و حواس و معانی‌ای همچنان که در انسان چنین اموری هست. تن جوانمردیست، جان تن راستی و حواس آن دانش، و معانی‌اش صفاست. خداوند در خلقت به گروهی همچون عیاران و سپاهیان و بازاریان تن داد که مردمی آنان جوانمردی نامیده می‌شود. گروهی را تن و جان داد و این گروه «خداوند معرفت ظاهرند» و «فقرای تصوف» اند که مردمی آنان را معرفت و ورع می‌نامند و گروهی را تن و جان و حواس داد و آن گروه حکما، انبیا و اصفیا هستند که مردمی آنان «دانش و فزونی» است. آن

گروه نیز که به آنان تن، جان، حواس و معانی رسید روحانیان‌اند که از جمله آنان در میان آدمیان پیغمبران‌اند (عنصرالمعالی، ۱۳۸۷: ۲۴۶) وی در نهایت در توضیح این تمثیل می‌گوید که اصل جوانمردی در حکیمان و تمامت آن مخصوص پیامبران است. (عنصرالمعالی ۱۳۸۷: ۲۵۹) خلاصه آنچه از کلام او استنباط می‌شود، این است که درجات خرد و حکمت هر یک مرتبه‌ای از مردمی و جوانمردی را الزام می‌کند و حکیمان نیز در مرتبه‌ای از جوانمردی‌اند و پیامبران که دانش و خرد آنان بیش از حکیمان است در بالاترین مراتب جوانمردی قرار می‌گیرند. وی همچنین ویژگی جوانمردی را در هر یک از طبقات اجتماعی که در ابتدا برشمرده بود، شرح می‌دهد. ابتدا از عیاران آغاز می‌کند، زیرا از مدتها قبل عیاری تشکیلاتی شناخته شده برای نظام اخلاقی جوانمردی بوده‌است. وی خصوصیات عیار و جوانمرد را دلیری، شکیبایی، راستی در سخن و در وعده، پاک‌دلی و پاک‌عورتی (پارسایی و عفت)، انصاف، قدرشناسی در برابر نان و نمک، ایثار، یاری ستمدیدگان و بیچارگان، مروت در مورد اسیران می‌داند. (عنصرالمعالی، ۱۳۸۷: ۲۴۷) لازم به ذکر است صفاتی که وی برای جوانمردی عیاران می‌آورد بخصوص صفاتی همچون راستی، پاکی، ایثار، یاری ستمدیدگان و قدر شناسی و به اصطلاح پای‌بندی به نان و نمک (تیشنر، گروه ۱۳۳۵، ۸۳) در حکمت قدیم از لوازم جوانمردی است.^{۳۱}

از دیگر آثار سده پنجم که در بسیاری موارد ارتباط چنین حکمتی را با نظام اخلاقی جوانمردی بازمی‌نماید، نصیحه الملوک اثری منسوب به غزالی است. مؤلف بخش دوم این اثر که به احتمال بسیار از غزالی نیست،^{۳۲} دو باب: باب پنجم با عنوان «حکمت حکیمان و ذکر حکمت» و باب ششم «در شرف خرد و خردمندان» را به موضوع حکمت اختصاص داده و ضمن آن سخنان بسیاری در فضائل اخلاقی مرتبط با جوانمردی نوشته است.

همه سخنانی را که در این دو باب در ارتباط با خرد و اخلاق حکماست، می‌توان در سخنی از «حکیم پارسیان» اینگونه جمع‌بندی کرد که خرد منشاء و دل همه نیکی‌هاست، خرد موجب راستی و خشنودی جهانیان است، و علامت خردمند آموختن علم و به کار بستن آن، تواضع، بخشایش کسی که به او بدی کرده‌است، پیش دستی بر کار خیر، سخن گفتن از روی علم و همیشه ذکر حق گفتن است. هر کس خرد ندارد علامت آن جور و ستم کردن، تکبر و سخن بی‌علم گفتن، تحمل سختی نکردن و از کار خیر روی گردانیدن است و خلاصه آنکه خرد سبب علم و دانش است و هر که خرد و دانش دارد در جهان یا پیغمبر است یا حکیم و

یا امام. پس خرد سرچشمه همه نیکی‌ها و صلاح کار هر دو جهان است. (غزالی، ۱۳۶۷: ۲۴۸-۲۴۹، ۲۵۴-۲۵۷) بدین ترتیب میان خرد و حکمت با انواع نیکی‌ها و خوبی‌ها نسبت بسیار نزدیکی وجود دارد همچنانکه میان بدی و بی‌خردی. مؤلف چندان بدی و بدکاری را از خردمندی دور می‌داند که می‌گوید دشمن اگر خردمند باشد بدی نمی‌کند به همین سبب بزرگمهر خواستار آن است که دشمنش خردمند باشد تا از بدی او در امان ماند. (همان: ۲۵۵)

در این دو باب از زبان حکما سخنانی نیز درباره جوانمردی و ویژگی‌های آن همچون راستی، پاکدامنی، شجاعت، بخشندگی، نیکوکاری و وفاداری نقل شده است. (همان: ۲۲۳-۲۲۵) در عین حال این فضائل از نظر حکما با عمق و وسعت بیشتری که مختص اهل عرفان است، مطرح شده است؛ از جمله حکیم بزرگمهر درباره جوانمردی می‌گوید: آنکه ببخشد و به یاد نیاورد (همان: ۲۲۶) و یا جمله‌ای از قول یکی از حکما -که احتمالاً حکیم ابوالقاسم سمرقندی (← خانقاهی، ۱۳۴۷: ۷۰) است- نقل می‌شود که در آن فضائلی شامل جوانمردی است که بر اعتدال و هماهنگی درون و بیرون یک زندگی حکیمانه دلالت می‌کند: «چهار حالت است اگر نگاه داری مرد باشی یکی سرت را چنان داری که گر خلق بدانند روا داری. دیگر علانیت را چنان داری که اگر همه خلق به تو اقتدا کنند روا داری. سه دیگر با خلق چنان معامله کنی که اگر با تو همان کنند روا داری. چهارم حالت چنان داری که اگر رسول مرگ به تو آید روا داری». (غزالی، ۱۳۶۷: ۲۳۷)

بدین ترتیب از آنجا که در این اثر از حکما درباره جوانمردی می‌پرسند و آنان هستند که جوانمردی را توضیح می‌دهند و همچنین فضائلی که برای حکما و جوانمردان آورده می‌شود تقریباً همانند است، می‌توان استنباط کرد که مؤلف نصیحه الملوک دانستن اصول جوانمردی را دانشی درخور حکما و رعایت اصول جوانمردی را از حکمت می‌داند. پس حکیم با ویژگی‌هایی که برشمرده می‌شود، جوانمرد و جوانمرد نیز حکیم است.

از شواهد ادبی دیگر درباره ارتباط حکمت قدیم و جوانمردی، افسانه و حکایت‌های مربوط به عیاری است. در این داستان‌ها وجوه مشترک بسیاری میان آیین و آداب عیاری با سنن و آداب پهلوان- جوانمردان در ایران قدیم (اسواران) یافت می‌شود مانند: راستگویی، دلیری، پارسایی، مهر ورزیدن، بر سر قول ایستادن، شکیب بودن، به شب بیدار ماندن و پاسبانی مردم کردن.^{۳۳}

یکی از داستان‌های مربوط به عیاران کتاب سمک عیار از داستان‌های عامیانه فارسی است

که در سده ششم هجری به دست فرامرز بن خداداد بن عبدالله کاتب ارجانی جمع‌آوری شده‌است. برخی ویژگی‌ها در این داستان تاریخ پیدایش چنین اثری را به دوره هخامنشی و یا به احتمال بیشتر اشکانیان مربوط می‌سازد، از جمله ساخت ملوک‌الطوایفی جامعه، آغاز ذکر شاهان ایران با کیومرث و به سر رسیدن ذکر شاهان با اسکندر، وجود نامهای غیراسلامی، نبودن مسجد، وجود شرابخواری همگانی و بی حساب. (مهرداد، بهار، ۱۳۶۳: ۱۹۴) برخی از اصول عیاری در این داستان نیز همچون راستی، یاری درماندگان، فداکاری و عفت و پاکی و رازداری (ناتل خانلری، ۱۳۶۳: ۱۷۱-۱۷۴)^{۳۴} و نیز سوگندهای عیاران به نور و نار و مهر، همچنین از حضور آیین عیاری و جوانمردی و تشکیلاتی برای آن پیش از اسلام و تداوم آن در دوران اسلامی خبر می‌دهد. (ناتل خانلری، ۱۳۶۴: ۹۲-۹۳؛ مهرداد بهار، ۱۳۷۳: ۱۶۳-۱۶۴) در افسانه سمک عیار پهلوان، عیار و جوانمرد یکی هستند^{۳۵} و عیاری تنها در رعایت اصول اخلاقی جوانمردی و یا مستلزم زورمندی و نیرومندی در تن نیست، بلکه عیار کسی است که دانا، «بسیار چاره»، نکته‌گو، حاضر جواب و «در حیلت و تدبیر استاد باشد و پاسخ هر کس بتواند داد»، همچون سمک عیار که در انجام کارهای جوانمردانه خردی اندام و کم‌زوری خود را با تدبیر جبران می‌کرد.^{۳۶} بنابراین عیار در این داستان پهلوان-جوانمردی است خردمند و فرزانه که حضورش از تداوم سنت کهن حکمت-جوانمردی خبر می‌دهد.

نتیجه‌گیری

نظام اخلاقی جوانمردی که زمانی تشکیلاتی برای خود داشت در حقیقت نظام اخلاقی برخاسته از حکمت و خردورزی کهن ایرانی بود که متون دینی نیز از آن پشتیبانی می‌کرد و از اینرو، اخلاق دینی نیز تلقی می‌شد. در این حکمت، خرد منشاء نیکی‌ها، و جهان‌منزلی دانسته می‌شد که انسان به اختیار خود بدان پا نهاده و موظف شده‌است تا برای نجات خود و دیگران آن را از بدی‌ها بپیرایاند و از نو با رعایت اصل راستی و نیکی در پندار و گفتار و کردار آن را بسازد. این ساختن که همراه با نبرد با بدی‌ها و بدکاران، ستم و ستمکاران، دروغ و دروغگویان بود، شجاعت و دلیری سلحشورانه می‌طلبید. بدین ترتیب فضایی که برای ساختن جهان و نیز سعادت انسان در گیتی و مینو لازم بود، راستی در پندار، گفتار و کردار، نیکوکاری، پاکی و عفاف، دلیری و ایثار برای مبارزه با ستمگران و حمایت از ستمدیدگان بود. مجموع چنین سجایای اخلاقی، نظام اخلاقی‌ای جوانمردانه‌ای را بنیان نهاد که اخلاق دیندارانه و یا

کمال اخلاقی در دینداری هم دانسته می‌شد. از اینرو از همه مردم در هر طبقه اجتماعی انتظار می‌رفت بر حسب توان و شرایط خود به آن ملتزم باشند. اما در نهایت این نظام حضور خود را تنها در اعضای تشکیلات و گروه‌های خاصی به نام اسواران و زمانی دیگر در گروه‌هایی به نام عیاران و جوانمردان نشان داد. پای‌بندی این گروه‌ها به رعایت اصول این نظام اخلاقی جوانمردانه سبب شد که این نظام اخلاقی تنها مخصوص به آن تشکیلات و یا آن گروه‌ها دانسته شود، حال آنکه نظام اخلاقی جوانمردی، نظام اخلاقی برای همه دینداران بود. به هر حال شهرت و اعتباری که ظهور و بروز چنین اخلاقی در گروه‌های خاصی از اجتماع داشت، تاثیر بسیاری در تاریخ و فرهنگ مردم این سرزمین حتی پس از قبول اسلام به جا نهاد.

تاثیر این نظام و ارتباط تنگاتنگ آن با خردورزی در تلقی ایرانیان از خردمندی و خردمند (فرزانگی و فرزانه) و در دوران اسلامی در تلقی حکمت و حکیم نیز موثر بود، بدین معنا که در فرهنگ ایرانی خردمندی و حکمت باید با صفات جوانمردانه همراه می‌بود. شواهد ادبی نیز بر حضور و قدمت پیوند میان این دو (حکمت و نظام اخلاقی جوانمردی) در اندیشه و فرهنگ ایرانیان حکایت می‌کند. این برداشت از خردمندی سبب شد تا چندین سده پس از ورود اسلام شاعران و نویسندگان این سرزمین خرد را به عنوان منشاء همه نیکی‌ها و فضائل اخلاقی جوانمردانه بستایند و همچنین عام و خاص، در دوران اسلامی علما و شعرا و نویسندگان ملتزم به این نظام اخلاقی را حکیم بنامند و از فرزانه واقعی توقع ادب جوانمردی داشته باشند.

پي نوشت ها:

- ۱- کسانی که اندیشه و گفتار و کردارشان از روی خرد پاک و اهورائی باشد اهورامزدا به آنان نیرو و شجاعت و رسائی و جاودانی بخشد. (سیری در آموزش های گات ها، ۱۳۶۷: ۵۶)
- ۲- پاداش گرانهای مزدا از آن کسی است که در کالبد جسمانی و جهان مادی با منش پاک و راستی به کار و کوشش پردازد و در آبادانی و پیشرفت جهان بکوشد و بدین وسیله خواست پروردگار را برآورده سازد. (سیری در آموزش های گات ها، ۱۳۶۷: ۴۰؛ نیز ← اوستا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۵)
- ۳- براستی کسانی از زمره رهانندگان جهان به شمار می آیند که فرمان های مزدا و وظیفه خود را با نیک منشی به جای آرند و بر ضد خشم و ستم و بپاخیزند و آنرا درهم شکنند. (سیری در آموزش های گات ها، ۱۳۶۷: ۵۹؛ و نیز ← اوستا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۸)
- ۴- یشت از ماده کلمه یسنه و به معنای ستایش، پرستش، فدیة است. یشت ها در مورد تاریخ و جغرافیای اساطیر و شاهان پیش از زرتشت گفتگو می کند و مراسم - نیایش خداوند و مظاهر طبیعی و عناصر را شرح می دهد. (← یشت ها، مقدمه پور داود، ۱۳۵۶، ج ۱: ۱۶)
- ۵- حتی از جمله آسان ترین و کم هزینه ترین نبرد نیز بنا به گفته مینوی خرد (۱۳۹۱: ۷۱) در این دانسته شده که «در هر جا اهورا را به آفریدگاری و اهریمن را به نابود کنندگی در اندیشه داشتن» و برای همه نیکی آرزو کردن».
- ۶- برای اطلاع از این مضامین ← یشت ها، مهریشت، ۱۳۵۶: ۲۹، ۳۹، ۴۹، ۵۱، ۶۵-۶۶؛ اوستا، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۵۹، ۳۸۷، ۴۳۸-۳۸۸)
- ۷- در حکمه الاشراق سهروردی از کسانی که به نور حکمت اشراق رسیدند و هر سه از پهلوانان بودند کیومرث و کیخسرو و فریدون را می توان نام برد. (۱۳۸۰، ج ۱: ۵۰۱-۵۰۳؛ شهرزوری، ۱۳۸۰: ۲۳)
- ۸- خطیبی، بیوتات، اهل، ۱۳۸۳، ج ۱۳: ۶۸-۶۹؛ مسعودی در التنبیه و الاشراف (بی تا: ۹۲) به این خاندان ها اشاره کرده است.
- ۹- برای اطلاع بیشتر ← بهار، محمد تقی، ۱۳۶۳: ۱۱۲؛ نائل خانلری ۱۳۶۳: ۱۶۹.
- ۱۰- برای اطلاع بیشتر ← حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۲۵-۲۲۶، شماره ۲۷۹۵-۲۷۹۶؛ نیز ← شفیعی، ۱۳۸۶: ۱۸۴.
- ۱۱- برای اطلاع از زندگانی حاتم ← انصاری، ۱۳۶۲: ۸۶؛ قشیری، ۱۹۸۸: ۳۹۸؛ هجویری، ۱۳۸۳: ۱۷۴-۱۷۶؛ واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۱۶۶-۱۷۰؛ عطار، ۱۳۷۸: ۲۹۵-۲۹۶.
- ۱۲- هجویری، ۱۳۸۳: ۱۸۴؛ قس واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۲۲۰ که این سخن را درباره احمد خسرویه به ابوحفص حداد نسبت می دهد: لولا احمد بن خسرویه ما ظهرت الفتوه.
- ۱۳- برای اطلاع از زندگانی وی ← ابونعیم اصفهانی، ۱۹۶۷، ج ۱۰: ۲۳۲؛ سلمی، ۱۹۸۶: ۲۱۲؛ واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۲۸۰-۲۸۲؛ ابن جوزی، ۱۹۷۹، ج ۴: ۱۶۵.
- ۱۴- برای اطلاع از زندگانی وی ← پروانه عروج نیا، «ترمذی حکیم یا صوفی»، پژوهشنامه عرفان، سال دوم، شماره سوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، ص ۱۰۷-۱۳۱.
- ۱۵- ابوتراب در نخشب (نسف) از بلاد ماوراء النهر به دنیا آمد. او مشایخ خراسان و اهل توکل، زهد، فتوت و از مصاحبان حکیم حاتم اصم بلخی و از جمله محدثان و علما و اهل فتوت خراسان به شمار می آمد. (برای اطلاع بیشتر ← سلمی، ۱۹۸۶: ۱۴۶-۱۴۷؛ هجویری، ۱۳۸۳: ۱۸۵)
- ۱۶- ← انصاری، همانجا؛ ابن جوزی، ۱۹۷۹، ج ۴: ۱۶۵-۱۶۶؛ واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۲۶۲-۲۶۴.
- ۱۷- عزیزالدین نسفی (۱۳۵۰: ۸-۱۰) درباره تفاوت انسان کامل که در جهان تصرف دارد و انسان کامل

آزاد که تنها ناظر است می‌نویسد که انسان کامل آزاد تدبیر و تصرف خود و ارادت و اختیار خود را از میان برداشته و راضی و تسلیم شده‌است و هیچ طاعتی با آزادی و فراغت برابر نیست.

۱۸- ← سلمی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۷۱، ۲۸۹؛ ریاض، میر سید علی همدانی، در فتوت نامه، ۱۳۸۲: ۱۵۶-۱۶۰
۱۹- ← شایگان، هانری کرین، ۱۳۷۳: ۲۱۴، ۲۸۹، ۲۰۹. به این موضوع شفیعی کدکنی در مقدمه نوشته بر دریا (۱۳۸۴: ۴۶، ۱۱۶-۱۱۷، پانویس ۳) اشاره کرده و احتمال داده است که آنچه سهروردی حکمت خسروانی خوانده همان جوانمردی بوده‌است.

۲۰- برای اطلاع بیشتر ← دو فوشه کور، ۱۳۷۷: ۲۳-۴۰؛ ۱۲۲-۱۲۳.

۲۱- برای اطلاع بیشتر درباره‌ی مهمترین اندرز نامه یا پند نامه‌های پهلوی ← اعوانی ۱۳۷۷، ج ۷: ۲۰۱-۲۰۲.

۲۲- برای نمونه ← مینوی خرد، ۱۳۹۱ بندهای ۵۱-۵۶: ۱۹.

۲۳- ابوشکور بلخی را سراینده‌ی قصاید و غزلیات و مثنویها بسیار شمرده‌اند، اما از میان آنها تنها در حدود ۴۰۰ بیت بر جای مانده است که ۳۰۰ بیت آن ظاهراً متعلق به منظومه‌ی آفرین‌نامه‌ی اوست که داستان یا داستانهایی است که اصل و منشأ ملی یا مذهبی داشته‌اند. وجود بیتهایی یکسره رزمی گواه آن است که این اثر حماسه‌ای پهلوانی است. همانندی وزن و سبک این منظومه با شاهنامه و نقل یا اقتباس نمونه‌هایی از آن در شاهنامه نشان می‌دهد که فردوسی از آفرین‌نامه‌ی ابوشکور بهره گرفته است. غیر از داستان‌سرایی، مضامین مهم دیگری که در اشعار وی پند و اندرز و حکمت و اخلاق است: به دانش شود مرد پرهیزگار/ چنین گفت آن بخرد هوشیار/ که دانش ز تنگی پناه آورد/ چو بیراه گردی به راه آورد. (برای اطلاع بیشتر ← گنج باز یافته، ۱۳۵۳: ۳۷-۴۸)

۲۴- برای اطلاع از صفات جوانمردان ← افشاری، ۱۳۷۲: ۱۳۷-۱۴۴؛ تیشتر، ۱۳۳۵: ۸۴.

۲۵- برای نمونه ← فردوسی ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۵، ابیات ۱۴۶-۱۵۴؛ ج ۸، ص ۹۴، بیت ۱۲۳۵؛ ج ۸، ص ۳۸۷، بیت ۲۲.

۲۶- برای نمونه ← فردوسی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۵، ابیات ۱۴۶-۱۵۴.

۲۷- این مطلب منطبق است با آنچه در مینوی خرد (۱۳۹۱: ۶۶) آمده است که کسانی همچون جم، کاووس و فریدون که از ایزدان نیرو و قدرت گرفته بودند و پادشاهانی پهلوان بودند اما نیامدنشان به بهشت به واسطه آن بود که از خرد بهره کم به آنان رسیده بود.

۲۸- ر.ک.ب. ۰: پورجوادی، «کیخسرو در شاهنامه و سنت اشراقی»، روزنامه اطلاعات، ۱۰ مرداد، ۱۳۸۶.ش.

۲۹- آیین‌نامه به کتاب یا دسته‌ای از کتابها گفته می‌شد که شامل آداب و رسوم و یا اصول و قواعد علم یا فن یا هنری بوده است، مانند آیین جنگ یا آیین تیراندازی یا آیین چوگان‌بازی و مانند اینها. در دوره‌ی ساسانیان در ایران کتابها یا رساله‌های متعددی در موضوعات مختلف به این نام وجود داشته، مسعودی در (بیتا: ۹۱) از یکی از این کتابها یاد می‌کند و می‌گوید که این کتاب نزد یکی از اهل بیوتات بود.

۳۰- عنصرالمعالی خود به دانستن زبان پهلوی در قسابوس نامه اشاره می‌کند. در باب بیستم (ص ۱۰۱) می‌گوید در کتابی از پارسیان به خط پهلوی خواندم؛ نیز ← زرین کوب، ۱۳۶۳: ۵۳.

۳۱- برای نان و نمک خوردن و سابقه آن ← بهار، مهرداد، ۱۳۶۳: ۱۱۲؛ گزازی، ۱۳۹۱: ۴۴۵.

۳۲- برای اطلاع بیشتر ← غزالی، ۱۳۶۷، مقدمه‌ی جلال‌الدین همایی: شصت و چهار، هفتاد و یک - هشتاد.

۳۳- قس ← ارجانی، ۱۳۴۸، ج ۱: ۴۴-۴۵، ۴۷-۴۸، ۶۵، ۷۹، ۸۶، ۱۷۶، ۱۶۳، ۵۷۵.

۳۴- برای نمونه‌های از متن سمک عیار ← ارجانی، ۱۳۴۸، ج ۱: ۴۸، ۴۶، ۴۴، ۷۹، ۱۴۷؛ ج ۹: ۲۳۶.

۳۵- برای مرادف بودن این دو بنگرید ← ارجانی، ۱۳۴۸، ج ۱: ۶۵، ۱۷۶، ۴۰۹، ۶۴، ۴۴۰، ۴۹۱، ۵۷۵، ۵۸۴؛ بهار مهرداد، ۱۳۶۳: ۱۹۳.

۳۶- برای نمونه ← ارجانی، ۱۳۴۸، ج ۱: ۴۷، ۶۴، ۲۳۴، ۵۲۶، ۳۴۴، ۵۵۵ و ۶۱۷؛ ۵۵۶؛ ناتل خانلری، ۱۳۶۳: ۱۷۵-۱۷۴.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، ۱۹۷۹م، صفه الصفوه، چاپ محمود فاخوری و محمد رواسی قلعه چی، بیروت، دارالمعرفه.
- ۲- ابونعیم اصفهانی، ۱۳۸۷ق / ۱۹۶۷م، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، بیروت.
- ۳- ارجانی، فرامرز بن خداداد، ۱۳۴۸ش، سمک عیار، با مقدمه و تصحیح: پیز ناتل خانلری، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ.
- ۴- اعوانی، غلامرضا ۱۳۷۷ش، (اخلاق)، در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ۵- افشاری، مهران، ۱۳۷۲ش، «تأثیر منش عیاری در تصوف و آیین ملامتی»، مجله فرهنگ (ویژه ادبیات و عرفان) ش ۱۴، بهار.
- ۶- انصاری، خواجه عبدالله، ۱۳۶۲ش، طبقات الصوفیه، چاپ محمد سرور مولایی، تهران، انتشارات توس.
- ۷- اوستا، کهن ترین سرودها و متنهای ایرانی، ۱۳۷۴ش، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، چاپ دوم تهران، انتشارات مروارید.
- ۸- بهار، مهرداد، ۱۳۷۳ش، جستاری چند در فرهنگ ایران، چاپ اول، تهران، فکر روز.
- ۹- ---، ۱۳۶۳ش، «سابقه جوانمردی در ایران باستان»، در آیین جوانمردی، هانری کربن، ترجمه: احسان نراقی، چاپ اول، تهران، نشر نو.
- ۱۰- بهار، محمد تقی، ۱۳۶۳ش، «جوانمردی»، در آیین جوانمردی، هانری کربن، ترجمه: احسان نراقی، چاپ اول، تهران، نشر نو.
- ۱۱- پورجوادی، نصرالله، ۱۳۸۶ش، کیخسرو در شاهنامه و سنت اشراقی، روزنامه اطلاعات، دهم مرداد.
- ۱۲- تاریخ سیستان، ۱۳۱۴ش، تصحیح: ملک الشعراء بهار، تهران، کتابخانه زوار.
- ۱۳- تیشنر، فرانتس، ۱۳۳۵ش، «گروه فتوت کشورها اسلامی و نوع ظهور گوناگون آنها مخصوصا در ایران و کشورهای همجوار آن»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۴، ش ۲، دی ماه.
- ۱۴- ثبوت، اکبر، ۱۳۸۳ش، اشراق گرایی ایرانیان از گذشته تاکنون، در شرفنامه یادنامه

- شرف الدین خراسانی، به کوشش: حسن سید عرب، تهران، انتشارات هرمس.
- ۱۵- جامی، ابوعبدالرحمان، ۱۳۷۰ش، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح: محمود عابدی، چاپ پنجم، تهران، سخن.
- ۱۶- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، ۱۳۷۵ش، تاریخ نیشابور، ترجمه: محمدبن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران، نشر آگه.
- ۱۷- حاکمی، اسماعیل، ۱۳۸۲ش، آیین فتوت و جوانمردی، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۱۸- خانقاهی، ابونصر طاهر بن محمد، ۱۳۴۷ش، گزیده، به کوشش: ایرج افشار، چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۹- خطیبی، ابوالفضل، ۱۳۸۳ش، «بیوتات. اهل»، دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۰- دانش‌پژوه، محمد تقی، ۱۳۷۸ش، مجموعه مقالات چهارمین همایش سالانه زبان و ادبیات فارسی، گردآوری و تدوین محمد سرور مولایی، دانشگاه هرمزگان، زمستان (بهمن).
- ۲۱- دو فوشه کور، شارل هانری، ۱۳۷۷ش، اخلاقیات، ترجمه: محمد علی امیر معزی، عبدالمحمد روح بخشیان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۲- ریاض، محمد، ۱۳۸۲ش، فتوت‌نامه تاریخ، آیین، آداب و رسوم به انضمام رساله فتوتیه میر سید علی همدانی به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۲۳- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۳ش، جستجو در تصوف ایران، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- ۲۴- سلمی، ابو عبدالرحمن، ۱۳۸۸ش، «کتاب الفتوه»، سلیمان آتش، ترجمه: توفیق سبحانی، در مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی، ج ۲، گردآوری نصرالله پورجوادی، چاپ دوم، تهران، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- ۲۵- -----، -----، ۱۹۸۶/۵۱۴۰۶م، طبقات الصوفیه، تحقیق نورالدین شریبه، حلب- سوریا، دارالکتب النفیس.
- ۲۶- سمرقندی، ابوالقاسم اسحاق بن محمد، ۱۳۴۸ش، السواد الاعظم، ترجمه به فارسی در ۳۷۰، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۷- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی بن حبش، ۱۳۸۰ش، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، المشارع و المطارحات، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- ۲۸- سیری در آموزش‌های گات‌ها، ۱۳۶۷ش، برگردان موبد رستم شهزادی، انجمن زرتشتیان، آبانماه.
- ۲۹- شایگان، داریوش، ۱۳۷۳ ش، هانری کرین، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ترجمه: باقر پرهام، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۰- شفیعی کدکنی، محمد رضا، ۱۳۸۶ش، قلندریه در تاریخ، دگردیسی‌های یک ایدئولوژی، تهران، سخن.
- ۳۱- شمس‌الدین شهرزوری، ۱۳۸۰ش، شرح حکمه الاشراق، تصحیح: حسین ضیائی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۳۲- شبی، کامل مصطفی، ۱۹۸۲م، الصله بین التصوف و التشیع، النزعات الصوفیه فی التشیع، الطبعة الثالثة، بیروت، دارالاندلس.
- ۳۳- عروج‌نیا، پروانه، ۱۳۸۹ش، «ترمذی حکیم یا صوفی»، پژوهشنامه عرفان، دو فصلنامه علمی تخصصی، سال دوم، شماره سوم، پاییز و زمستان.
- ۳۴- _____، ۱۳۹۲ش، «شادی در حکمت قدیم ایران و تاثیر آن در ایران اسلامی»، پژوهشنامه تاریخ و تمدن اسلامی، سال نهم، شماره هفدهم، بهار و تابستان.
- ۳۵- عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۷۸ش، تذکره‌الاولیاء، بررسی، تصحیح متن توضیحات و فهرس: محمد استعلامی، چاپ دهم، تهران، انتشارات زوار.
- ۳۶- عفیفی، ابوالعلاء، ۱۳۸۸ش، «الملامتیه، والصوفیه و اهل الفتوه»، در مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی، ج ۲، گردآوری نصرالله پورجوادی، چاپ دوم، تهران، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- ۳۷- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر، ۱۳۸۷ش، قابوس نامه، به اهتمام و تصحیح: غلامحسین یوسفی چاپ شانزدهم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۳۸- غزالی، محمد، ۱۳۶۷ش، نصیحه الملوک، به تصحیح استاد علامه جلال الدین همایی، چاپ چهارم، تهران، موسسه نشر هما.
- ۳۹- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۸ش، شاهنامه، چاپ جلال خالقی مطلق، چاپ اول، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ۴۰- فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹ش، بندهشن، ترجمه: مهرداد بهار، تهران، انتشارات توس.
- ۴۱- عبدالکریم بن هوازن قشیری، ۱۹۸۸/۱۴۰۸م، الرساله قشیری، چاپ معروف زریق و علی عبدالحمید بلطه جی، دمشق، بیروت، دارالخیر.

- ۴۲- کزازی، امیرجلال‌الدین، ۱۳۹۱ش، گفتگو «پهلوانی و جوانمردی در شاهنامه فردوسی»، تاریخ و فرهنگ جوانمردی، به کوشش: سید مسعود رضوی، سپاس نامه پیشکش به ایرج افشار چاپ اول تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۴۳- گنج باز یافته، ۱۳۵۳ش، شرح احوال و اشعار لیبی، ابو شکور بلخی، دقیقی، ابو حنیفه اسکافی، به کوشش: محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران، سازمان انتشارات اشرفی.
- ۴۴- مسعودی، [بی‌تا]، التنبیه و الاشراف، تصحیح: عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره، دارالصاوی.
- ۴۵- مینوی خرد، ۱۳۹۱ش، ترجمه: احمد تفضلی به کوشش: ژاله آموزگار/ مهرداد بهار، چاپ پنجم، تهران، نشر توس.
- ۴۶- ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۶۴ش، شهر سمک، تمدن و فرهنگ، آئین عیاری، لغات، امثال و حکم، چاپ اول، تهران، موسسه انتشارات آگاه.
- ۴۷- _____ ۱۳۶۳ش، «آیین عیاری»، در آیین جوانمردی، هانری کربن، ترجمه: احسان نراقی، چاپ اول، تهران، نشر نو.
- ۴۸- نسفی، عزیزالدین، ۱۳۵۰/۱۹۷۱م، مجموعه رسائل مشهور به الانسان الكامل، تصحیح و مقدمه فرانسوی: ماریژان موله، تهران، دانشگاه پاریس انیستیتو ایران و فرانسه، انیستیتو ایران‌شناسی.
- ۴۹- نفیسی، سعید، ۱۳۴۱ش، «فتوت‌نامه‌ای از قرن هفتم هجری»، فرهنگ ایران زمین، جلد دوم، تهران.
- ۵۰- نوشته بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی، ۱۳۸۴ش، تصحیح و مقدمه و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی چاپ اول، تهران، انتشارات سخن.
- ۵۱- واعظ بلخی، ابوبکر عبدالله بن عمر، ۱۳۵۰ش، فضائل بلخ، ترجمه: عبدالله بن محمد حسینی بلخی، به کوشش: عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۵۲- هجویری، علی بن عثمان، ۱۳۸۳ش، کشف المحجوب، تصحیح: محمود عابدی، تهران، سروش.
- ۵۳- یسنا، بخشی از نامه مینوی اوستا، ۱۳۵۶ش، به گزارش پورداد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵۴- یشته‌ها، ۱۳۵۶ش، گزارش پورداد، به کوشش: بهرام فره‌وشی، چاپ سوم، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.